

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی اشکال «تمسک به عام در شبهه مصداقيه»

عرض شد که یکی از اشکالات مهمی که در استدلال به آیه شریفه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» بر أصالة اللزوم ذکر کرده‌اند، این است که تمسک به این آیه برای لزوم در باب معاملات، «تمسک به عام در شبهه مصداقيه» است، و تمسک به عام در شبهه مصداقيه، طبق نظر کثیری از متأخرین از اصولیین جایز نیست. گرچه قدمای از اصولیین جایز می‌دانستند و برخی هم تفصیل داده‌اند، اما غالب متأخرین از اصولیین، تمسک به عام در شبهه مصداقيه را جایز نمی‌دانند، مگر در جایی که مخصّص لبی باشد، نسبت به آنچه که مصداق برای خود عام است.

البته این خلط نشود؛ در اینکه اختلاف است که آیا تمسک به عام در شبهه مصداقيه جایز است یا نه، آن اختلاف در «شبهه مصداقيه خاص» است، اما در «شبهه مصداقيه عام» احدی اختلاف ندارد و جایز نیست. اینجا هم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» داریم و نمی‌دانیم بعد از اینکه یکی از آن دو «فسخ» را بیان می‌کند، آیا عقدی باقی مانده یا عقدی باقی نمانده است؟ لذا می‌شود «تمسک به عام در شبهه مصداقيه خود عام» و این بالاتفاق اشکال دارد. يك جوابی را از محقق نائینی(ره) خواندیم و اشکالات امام(رض) بر جواب محقق نائینی(ره) را هم ذکر کردیم. در اشکالات امام(رض)، یکی دو نکته محل دقت است که این نکات را به خود شما واگذار می‌کنیم.

پاسخ میرزای شیرازی(قده) از اشکال

مرحوم شیخ محمد تقی شیرازی (میرزای دوم) در حاشیه، چهار جواب برای این اشکال ذکر کرده است. ببینیم آیا مورد قبول هست یا خیر؟ جواب اول و دوم خیلی نزدیک به هم هستند. جواب **اول و دوم**: این است که بگوییم مراد از «عقد» در «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، همین انشائی است که انشاء کننده انجام می‌دهد. انشاء از مقوله لفظ است، لفظ آنية التحقق است؛ یعنی يك زمان تحقق پیدا می‌کند و تمام می‌شود. مراد از «عقد»؛ «انشاء» است. انشاء یعنی همین «بعت» و «اشریت».

إنشاء يك زمان تحقق پیدا می‌کند و متصرّم الوجود است. بعد می‌فرمایند «غير قابل للارتفاع»، إنشاء يك زمان موجود می‌شود و تمام می‌شود، اینطور نیست که الان بگوییم هست، بعد بخواهیم آن را برداریم. قابلیت ارتفاع ندارد. در نتیجه بعد از اینکه متعاقبین يك معامله‌ای کردند، حالا معاطاتی یا غیر معاطاتی، وقتی یکی از آن دو، معامله را فسخ می‌کند، می‌گوییم پس الان هم وفا واجب است. چون شما نمی‌توانید بگویید همان «آن» که انشاء شد، همان آن فقط وفا واجب است. چون آن «آن»، سریع می‌آید و از بین می‌رود.

اگر بخواهیم بگوییم مراد از عقد، همان انشاء است و وفا به آن واجب است، مراد این است که شارع می‌گوید همان «آن» که انشاء می‌شود وفا واجب است، بعداً تمام می‌شود. پس معنایش این است تا انشاء تمام شد، وفا هم واجب نباشد. در نتیجه باید بگوییم مراد از «عقد»، همان انشاء است و وجوب وفا هم از همان زمان می‌آید و استمرار هم دارد، یعنی حتی اگر یکی از آن دو فسخ کرد، این فسخ بدرد نمی‌خورد و بعد از فسخ یکی از آنها نیز وفای به عقد واجب است. سپس می‌فرماید مراد ما از «لزوم معامله» همین است، مراد این است که اگر احدهما فسخ کرد، بعد از فسخ احدهما، حتی بر این فسخ کننده نیز وفا واجب است. پس ایشان فرموده‌اند مراد از عقد، همان انشاء است، انشاء هم آنیة التحقق است، یعنی در کمتر از چند ثانیه، انشاء تحقق پیدا می‌کند.

بعد گفته غیر قابل ارتفاع است، چون الان خود انشاء محقق شده است، يك وجودی بوده متصرم الوجود، تدریجی الوجود، تمام شده است، الان چیزی نیست که شما بخواهید آن را بردارید. پس باید وجوب وفاء را چه معنا کرد؟ می‌گویند باید وجوب وفا هم باقی بماند. بیان دوم هم شبیه همین بیان است. در بیان اول گفته‌اند مراد از عقد، انشاء است. در بیان دوم می‌گویند مراد از «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، «سبب العقود» است. یعنی يك تقدیری بگیریم و بگوییم مراد از عقد، خود عقد نیست، بلکه وفا به سبب مراد است، «سبب»، همان انشاء است.

آنگاه مرحوم شیخ محمد تقی شیرازی (رضوان الله تعالی علیه) فرموده است معنای «وجوب وفای به این سبب» چیست؟ این است که باید به مقتضای این سبب عمل شود. حتی اگر احدهما فسخ کرد، باز می‌گوییم آن انشاء، سببیت دارد، و آن سبب است برای عمل به مقتضایش، یعنی بعد از آن هم باز وفا واجب است. اگر بعد از فسخ احدهما، وفا واجب شد، این معنایش این است که این عقد لازم است. بهترین شاهد لزوم عقد این است که معنایش این است که فسخی که آمده بلا اثر است، فسخی که آمده تغییری در حکم ایجاد نمی‌کند. اینجا می‌گوییم شارع فرموده به سببی که موجود شد وفا کن. وفای به سبب؛ یعنی به مقتضای این سبب باید عمل کنید.

مقتضای آن این است که حتی بعد از فسخ احدهما، وفای به آن لازم است. این خلاصه جواب اول و دوم، که مرحوم شیرازی (قدّه) داده است. حال نکته این است که ایشان چطور می‌خواهد بفرماید که اینجا دیگر شبهه مصداقیه پیش نمی‌آید؟! اگر ما بیان اول را ذکر کردیم، می‌گوییم وفای به این انشاء واجب است. انشاء يك زمانی آمده و تمام هم شده است، وفای به او بعد از آن معنا ندارد. چون گفتیم معنا ندارد بگوییم شارع بگوید هنگامی که انشاء می‌کنید، در همین حین، فقط وفا کن و بعدش نمی‌خواهد. اصلاً وفا بعد از این است که «اشتریت» آمد، تا «تاء» «اشتریت» نیامده، اصلاً موضوعی برای وجوب وفا نیست.

اگر دو نفر معامله کنند، یکی از آنها گفته «بعت»، و دیگری هنوز «اشتریت» را نگفته است. آیا اینجا کسی می‌گوید وفا واجب است؟ وفا جایی است که آخرین حرف انشاء، از ناحیه قابل بیاید. آیه می‌گوید وقتی انشاء تمام شد، وجوب وفا می‌آید، و این وجوب وفا، اطلاق دارد. یعنی می‌گوید حتی اگر یکی از آن دو فسخ کرد، باز وفای به این انشاء شما واجب است، یعنی فسخ شما اثر ندارد. اینجا دیگر شبهه مصداقیه پیش نمی‌آید. شبهه مصداقیه زمانی پیش می‌آید که بگوییم باید صدق عقد کند. اینجا که «فسخت» را می‌گوید، ما شك داریم که آیا صدق عقد می‌کند یا نمی‌کند؟ اگر فسخ صحیح باشد، عقد نداریم، و اگر فسخ باطل باشد، عقد داریم. این شبهه مصداقیه است.

اما طبق این بیان؛ ما می‌گوییم شارع گفته وقتی آن انشایی که اول خواندید تمام شد، به آن همیشه وفا کن. آن انشاء که از بین نمی‌رود. شما نمی‌توانید بعداً بگویید «فسخت» را که من گفتم، با «فسخت» شك می‌کنم که انشاء از بین رفته یا نرفته. انشاء دیگر قابل ارتفاع نیست. انشاء يك زمانی موجود شد و تمام شد، شما چه «فسخت» را بگویید و چه نگویید، با انشاء «بعت» و «اشتریت»، عقد محقق شده است، انشاء می‌شود متصرم الوجود (یعنی تدریجی الوجود) یعنی اول باید «ب» را بگویند، «ب» که تمام شد، «ع» می‌آید، «ع» که تمام می‌شود، «ت» می‌آید، «بعت» که تمام شد، «الف» «اشتریت» می‌آید، «ت» «اشتریت» را که بگویید، همه‌اش تمام شده است.

اصلاً اینجا نمی‌توان گفت آیا با گفتن «فسخت» ، انشاء هست یا انشاء نیست. اگر اینطور بیان کنیم، باز شبهه مصداقیه می‌شود. ولی هیچکس این حرف را نمی‌زند. اگر ما موضوع را خود عقد بگیریم، می‌گوییم نمی‌دانیم با «فسخت» عقد هست یا نه؟ اگر عقد را «مسبب» و «مُنشأ» معنا کنیم، شبهه، شبهه مصداقیه می‌شود. هنر مرحوم شیرازی(ره) در این جواب این است که شما عقد را به «مُنشأ» معنا نکنید، اگر به منشأ معنا کردید الان که «فسخت» را می‌گویید، نمی‌دانید منشأ هست یا نیست، نمی‌دانید عقد هست یا نیست، لذا شبهه مصداقی می‌شود. اما اگر عقد را به انشاء معنا کردید، انشاء يك زمان کوتاهی می‌آید و خودش هم تمام می‌شود.

شارع گفته آن انشایی که آن زمان آمده، آن انشاء بیست ثانیه‌ای که خواندید، محقق شد، بعد وفای به آن واجب است. وجوب وفا به انشایی که آمده و تمام هم شده و دیگر قابلیت ارتفاع را ندارد. یعنی الان چیزی نیست که ما آن را مرتفع کنیم. ارتفاع فرع بر این است که موجود باشد تا شما رفعش کنید. لذا اینجا دیگر شبهه، شبهه مصداقیه نمی‌شود. همچنین اگر عقد را به «سبب العقد» معنا کنیم، که عرض کردم بیان دوم با بیان اول، زیاد فرق نمی‌کند. در بیان اول می‌گوییم «انشاء» مراد است، در بیان دوم می‌گوییم باید يك تقدیری بگیریم. در بیان اول می‌گوییم عقد یعنی «انشاء»، در بیان دوم می‌گوییم عقد یعنی «سبب العقد». «سبب العقد» چیزی غیر از «انشاء» (انشاء قولی و انشاء عملی) نیست. انشاء قولی یا عملی يك زمان می‌آید و تمام می‌شود. شارع می‌گوید بعد از آن انشایی که در همان يك دقیقه آمد و تمام شد، وفا مطلقاً واجب است. مطلقاً یعنی حتی اگر احدهما فسخ کرد، باز وفای به آن واجب است، و هذا معنی اللزوم.

تنظیر امام(ره) ما نحن فيه را به بحث مشتق

امام(رض) بعد از اینکه این دو وجه را ذکر فرموده‌اند، می‌فرمایند این دو وجهی که در اینجا است، نظیر بحثی است که در مشتق مطرح است. قائلین به این که مشتق، حقیقت در اعم از «من قضا» و «من تلبس» است، به آیه شریفه «[لَا يَنْالُ عَهْدِي](#) [الظَّالِمِينَ](#)» بر مدعای خودشان يك استدلالی کرده‌اند و دیگران آمده‌اند از آن استدلال جواب داده‌اند. استدلال چیست؟ استدلال این است که گفته‌اند «ظلم»، يك آن از انسان واقع می‌شود و در این آیه شریفه می‌گوید اگر کسی و لو پنجاه سال پیش يك ظمی و معصیتی از او واقع شده باشد، و لو در يك زمان کوتاه باشد، «[لَا يَنْالُ عَهْدِي](#)». در مقام استدلال می‌گویند این آیه شریفه که می‌گوید کسی که يك زمان، يك سر سوزن ظلم کند، عهد امامت به او نمی‌رسد، این فرع بر این است که بگوییم آن يك زمان ظلم کافی است، يك زمان آنية التحقق کافی است در این حکم مستمر. در اینجا هم می‌گوییم يك زمان انشاء، يك دقیقه کافی است در این حکم مستمر وجوب الوفاء. ایشان می‌فرمایند در باب مشتق، بعضی‌ها این استدلال را بیان کرده‌اند. این اشکال که بین ما نحن فيه و بین «[لَا يَنْالُ عَهْدِي](#) [الظَّالِمِينَ](#)» فرق می‌کند، اشکالی است که امام(ره) بیان می‌کنند.

پاسخ محقق حائری(قده)

دیگران (مقصود استادشان مرحوم محقق حائری(رض) در «درر» است) گفته‌اند بین این آیه شریفه «[لَا يَنْالُ عَهْدِي](#) [الظَّالِمِينَ](#)» و بین ما نحن فيه فرق وجود دارد؛ در آیه شریفه، ما يك قرینه عقلیه داریم، آن قرینه عقلیه سبب می‌شود که ما از ظهور رفع ید کنیم. اما در ما نحن فيه چنین قرینه عقلیه‌ای نداریم. جوابی که مرحوم حائری(ره) داده این است که «بأنَّ الحكم المستمرَّ إنَّ تعلقَ بموضوع آني الوجود، لا بدَّ و أن يكون تحقق موضوعه آنأ ما كافياً لترتّب الحكم المستمرّ عليه، و الظلم آني الوجود غالباً، و عدم النيل المستمرّ الوجود، فلا بدَّ من رفع اليد عن الظهور المذكور بالقرينة العقلية»؛ اگر يك حکم مستمر به يك موضوع آنية الوجود تعلق پیدا کرد، ما باید بگوییم در تحقق موضوع، همین که يك آن موجود می‌شود کافی است. عهد امامت به انسان ظالم نمی‌رسد، چون ظلم يك موضوع آني الوجود است، یعنی انسان در يك زمانی در بیست و چهار ساعت، ممکن است پنج دقیقه ظلم کند، چاره‌ای نداریم باید بگوییم پس معلوم می‌شود در موضوع این حکم مستمر، همین آني الوجود بودن کفایت می‌کند و

دیگر لازم نیست که این ظلم هم همینطور استمرار داشته باشد.

حتی این زمانی که الان می‌خواهیم بگوییم عهد امامت به او نمی‌رسد، در همین زمان بگوییم دارد ظلم می‌کند، قرینه عقلیه در اینجا وجود دارد. ما از این که بگوییم موضوع الان هم باید موجود باشد تا حکم بیاید، رفع ید می‌کنیم و می‌گوییم قرینه عقلیه وجود دارد که اگر يك آن هم محقق شود، کافی است. سپس می‌فرمایند «و في المقام أيضاً يكون الإنشاء آنياً، و اللفظ متصرّماً غير قابل للبقاء، و وجوب الوفاء المترتب على كلّ منهما مستمرّ، فالوجوب المستمرّ مترتب على الموضوع الآني أو المتصرّم، فلا معنى لعدم الموضوع في ترتّب الحكم المذكور»؛ مرحوم حائری(ره) می‌خواهند بگویند ما نحن فيه هم مثل همین است، در ما نحن فيه هم انشاء، آنی الوجود است، لفظ، متصرّم الوجود است، حالا که متصرّم الوجود است، بقاء، يك حکم مستمر است، وفا، يك حکم مستمر است، این حکم مستمر، تعلق پیدا کرده به يك موضوع آنی الوجود، نتیجه می‌گیریم که آنی الوجود بودن کافی است. پس در باب اینکه مشتق، حقیقت در اعم است، يك استدلالی شده، در جواب آن استدلال گفته‌اند ما قرینه داریم بر اینکه در چنین مواردی، اگر موضوع، همان يك آن تحقق پیدا کند کافی است. لذا نمی‌توانیم استفاده کنیم که مشتق، حقیقت در اعم است.

چکیده بحث

پس کسانی که می‌گویند مشتق حقیقت در اعم است، باید اثبات کنند که آن کسی که سی سال پیش هم يك ظلمی کرده، الان هم حقیقتاً به او ظالم می‌گویند. اگر بتوانند این را اثبات کنند، مدعایشان ثابت می‌شود. مرحوم حائری(ره) و همچنین محقق عراقی(قده) در نهاییه الافکار می‌گویند به این آیه نمی‌توانید استدلال کنید، زیرا بر حسب این آیه، موضوع، آنیه التحقق است، یعنی اگر کسی صد سال پیش هم در زندگی‌اش يك ظلمی را مرتکب شده باشد، همان موضوع بر این است که دیگر امامت شامل او نشود، اما دلالت بر این ندارد که الان هم حقیقتاً به او ظالم بگویند. در مانحن فيه هم اگر يك آن، انشاء تحقق پیدا کرد، این انشاء در يك آن کافی است برای اینکه وجوب وفای به مستمر تحقق پیدا کند. این جواب مرحوم حائری(ره) است. عبارت امام(رض) را ببینید، ایشان می‌فرمایند به نظر ما؛ هم جوابی که از «لاینال عهدی الظالمین» داده شده و هم جوابی که در ما نحن فيه داده شده، هر دو اشکال دارد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.